

بررسی و تحلیل مؤلفه‌های نظریات حوزه فقه حکومتی

عبدالله امیدی فرد*

علی خلف خانی**

تاریخ دریافت: ۱۳۹۴/۰۵/۰۲

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۴/۱۰/۱۴

چکیده

فقه حکومتی برخاسته از یک نیاز اجتماعی در قبال عملکرد فقه در حوزه حکومت‌داری است. نظریات در مورد چیستی فقه حکومتی به‌رغم گستردگی و عدم تدقیق آن، به سه رویکرد عمده تقسیم شده است. یک؛ نظریات روش‌شناسانه، نظریات موضوع‌شناسانه و نظریات ناظر بر استنباط «کل». هر یک از این تعاریف به وجهی از اهمیت و چگونگی فقه حکومتی پرداخته است. دسته اول، فقه حکومتی را ناظر به تحولات روشمند در حوزه فقه و اصول فقه معرفی می‌کنند. دسته دوم ابزار فقاهت کنونی را کافی می‌داند، اما پرداخت به موضوعات جدید در حیطه حکومت‌داری را در اولویت قرار می‌دهد. دسته سوم از نظریات در عین پابندی به فقاهت کنونی، به‌صورت پایه‌ای به دنبال تغییر و تکامل در ادبیات استنباط فقهی در حوزه روش و موضوع آن است.

تحقیق حاضر که حاصل مطالعه در آثار علمی است که در حوزه فقه حکومتی در سالیان اخیر توسط اندیشمندان مختلف ارائه و تبیین گردیده است. در این مقاله سعی بر آن بوده است که نظریات این حوزه فکری را در دسته‌بندی جدید و بر اساس مؤلفه‌های هر یک از آن‌ها مورد کاوش و بررسی قرار دهد.

واژگان کلیدی

فقه حکومتی، نظام‌سازی، منطقه‌الفراغ، حکومت، کل‌نگری.

Omidifard.f@gmail.com

* دانشیار گروه فقه و مبانی حقوق اسلامی دانشگاه قم

** دانشجوی دکتری فقه و مبانی حقوق اسلامی دانشگاه قم - نویسنده مسئول

Khalafkhani110@gmail.com

مقدمه

درباره حکومت دینی و نسبت بین دین و حکومت، دین و دولت، گستره‌ای از نظریه‌ها وجود دارد. برخی اساساً حوزه دین و حکومت را از هم جدا می‌کنند و رسالت هرکدام را جدای از هم تعریف می‌کنند. همچنین ابزارها و روش‌های هرکدام در حوزه خاص خود را نیز متفاوت می‌دانند. در این نگاه حکومت امور عرفی مردم را به عهده دارد و نهاد دین در پی تأمین سعادت اخروی و معنوی آنان است. این اندیشمندان مقولات دینی را به دودسته تقسیم کرده‌اند، مقوله‌هایی مربوط به سعادت اخروی، معنویات و غیره، مباحث ذاتی دین و مقوله‌هایی مانند امور حکومتی و اجتماعی، از جمله مباحث عرضی دین به شمار می‌روند که از جنس خودش نیست (سروش، ۱۳۷۸، ص ۱۳۷). در صورتی که اصل تفکیک بین مقولات بالذات و بالعرض، نظریه‌ای غربی و وارداتی است (خسروپناه، ۱۳۸۲، ص ۸۵). مجتهد شبستری در این زمینه می‌نویسد: «فقه فقط جنبه نظارتی دارد، نه جنبه برنامه‌دهی و برنامه‌ریزی و مدیریت؛ بلکه انسان با مدد از توانایی‌هایی که خدا به او عطا کرده، از جمله عقل، تجربه، حس و خردورزی، می‌تواند معیشت خود را اداره کند» (مجتهد شبستری، ۱۳۷۶، ص ۸۸).

در مقابل، اندیشمندان بسیاری از اندیشمندان معتقد به ارتباط حداکثری فقه و حوزه حکومت‌داری هستند. البته موضوع شناسی حکومت و نقش حکومت‌ها در تأمین سعادت و شقاوت دنیوی و اخروی مردم، کمتر در اندیشه‌های فقهی مورد کاوش قرار گرفته است.

۱. فقه حکومتی؛ کلان نظریه فقهی مدیریت اجتماعی

صاحبان این نظریه معتقدند؛ فقه رایج عمدتاً به شریعت در یک «مقیاس فردی» توجه دارد و شاید رسالتی غیرازاین نداشته و ندارد. این سطح از تفقه، اگرچه قرن‌ها امورات ملل اسلامی را حل و فصل کرده است، اما اکنون اقتضای آن دارد که در مقابله با مسائل جدید و اداره جامعه، در منطق درونی آن دوباره اندیشید.

در نظر قائلان به نظریه فقه حکومتی، اهمیت تشکیل دولت اسلامی ملازم با آن است که دانش فقه در تنظیم مناسبات «حکومت» ورود پیدا کرده و حکومتی «دینی» ارائه دهد. «حکومت دینی» آنگاه محقق خواهد شد که اداره و سرپرستی جامعه، بر مبنای «دین» واقع شده و تمامی ابعاد و زوایای حکومت در لایه‌های مختلف هم‌جهت و هم‌آهنگ با آن حرکت کند. از دیدگاه این طیف، عدم پاسخگویی به «مسائل نوپدید حکومتی» و ارائه «ساختارها و نظامات اجتماعی» و تصدی «مدیریت و سرپرستی اجتماعی» توسط نهاد دین، برابر است با کاربست الگوها و نظام‌های اجتماعی برگرفته از تمدن غرب و حرکت در مسیر تحقق مبانی و اهداف مدرنیته و دنیای متجدد. مدعیان این نظریه فقهی معتقدند، فقه حکومتی ضرورت فقه فردی را نفی نمی‌کند، بلکه از نپرداختن به قواعد، احکام و ابعاد اجتماعی فقه گلایه دارد و بنابراین، در روش فقاهت و منطق استنباط، اگرچه متعبد به «حجیت» و مستند به شارع است، اما قائل به تکامل در استنباط فقهی و روش‌های آن است. فقه حکومتی چه به معنای اجرای احکام الهی توسط حکومت باشد و چه استنباط احکام را منوط به اتخاذ رویکرد حکومتی بداند و یا نظریات فقه مضاف را سامان دهد، برخاسته از ظرفیت درونی فقه شیعه است و بسته به تحلیل از «فقه» و «حکومت» و رسالت هرکدام، انتظارات از آن دارای سطوح متفاوتی خواهد بود. نظریه مذکور در عین دارا بودن دو رکن «تعذیر» و «تنجیز» که عناصر اساسی حجیت فقهی هستند، قائل به تکامل در استنباط فقهی و روش‌های آن (علم اصول) است.

به نظر می‌رسد تعریف مشخصی از فقه حکومتی و ماهیت تئوریک و عملی آن ارائه نشده است. در تعریف فقه حکومتی اختلافاتی اساسی وجود دارد، برخی آن را به معنای اجرای احکام الهی توسط حکومت دانسته‌اند (ر.ک: رشاد، ۱۳۸۱، ص ۱۴)، برخی دیگر نیز آن را فقه استنباط احکام، منوط به اتخاذ رویکرد حکومتی دانسته‌اند (ر.ک: مهریزی، ۱۳۷۶، ص ۱۴۴)، که در ادامه و ذیل رویکردهای روش‌شناسانه به آن‌ها اشاره

خواهیم کرد. به نظر می‌آید فقه حکومتی نگرشی «کل» نگر و حاکم بر عمده ابواب فقه است که بر اساس آن استنباط‌های فقهی می‌باید مبتنی بر اداره نظام اجتماعی بوده و عمده ابواب فقه، ناظر به اداره کشور و مباحثی در حوزه اقتصادی، فرهنگی، حقوقی، سیاسی، نظامی، خانواده باشد. این گفتمان با تمام ابعاد آن، تنها در صورتی امکان حضور در جهان بین‌الذهانی و اجتماعی را دارد که متقوم به «تکاملی» در سطوح معرفت دینی و علمی باشد. اینکه فقه حکومتی چیست و چه رابطه‌ای با فقه رایج دارد، ادعایی است که قبل از وجود یافتن باید با سؤالات متعدد و چالش برانگیزی روبرو شود. برخی سؤالات مربوط به مبانی کلامی، جامعه‌شناختی و معرفت‌شناختی فقه حکومتی است، علاوه بر این نظریه فقه حکومتی با سؤالات جدی در درون دستگاه فلسفه فقهی و اصولی مواجه است.

۲. رویکرد روش‌شناسانه فقه حکومتی

در این دیدگاه، فقه حکومتی و فقه سنتی، از حیث ماهوی تفاوتی باهم ندارند. آنچه این دو را از همدیگر متمایز می‌کند، نوع نگاه به مسائل است؛ بنابراین اگر فقیه در پی آن است که احکامی را استنباط نماید که نیاز اجتماعی حکومت را برآورده سازد، باید از منظر مجری به مسائل فقهی نظر اندازد و با رویکرد حکومتی، استنباط نماید و به عبارت دیگر، الزامات و پیچیدگی‌های اجرایی را در استنباط حکم مورد ملاحظه قرار دهد. در این نگاه فقه حکومتی ناظر به همه ابواب فقهی است. در این رویکرد علاوه بر سیاست و معاملات، در حوزه عبادیات نیز این نگاه باید حاکم باشد. به‌عنوان مثال؛ در استنباطات فقهی باید به تأثیر نماز جمعه در حفظ و اقتدار حکومت توجه شود، نه اینکه صرفاً وظیفه فردی مکلف لحاظ شود. مهدی مهریزی در توضیح ابعاد گوناگون چنین نگاهی به عرصه فقاهت می‌گوید: «فقه حکومتی وصفی فراگیر و محیط برای

تمامی بخش‌های فقه (عبادی، اجتماعی، فردی و غیره) است که بر برداشت و تلقی خاص از دین و شریعت استوار است و با نشانه‌هایی از این قبیل شناخته می‌شود:

۱. حکومت می‌تواند بدون مشقت آن را در هر عصر و زمان به اجرا درآورد.
۲. مصالح تمامی افراد جامعه در آن منظور شده است.
۳. تخصیص و استثناء در احکام و قوانین اندک است.
۴. با تحولات زندگی انطباق و هماهنگی دارد.
۵. توسل به احکام ثانوی یگانه راه انطباق با تحولات زندگی در آن نیست.
۶. اجرای آن به تحقق عدالت اجتماعی که از هدف‌های عالی دین است می‌انجامد» (مهریزی، ۱۳۷۶، ص ۱۴۶-۱۴۷).

این نظریه نوعی توسیع روش‌شناختی از «نگاه فردگرایانه» به «نگاه حاکمیتی» است، هرچند موضوع آن، همان موضوعات ابواب فقهی موجود است. نقطه قوت طرفداران این نظریه در همین توجه و تغییر روش‌شناختی آشکار است. البته این نظریه در مرحله نظر و تئوری است و صدق یا کذب، کارکرد یا عدم کارکرد آن زمانی مشخص می‌گردد که به قواعد اصولی فرآوری گردد و عنصر بنیادین «حجیت» در روش‌شناسی آن قاعده‌مند گردد تا بتواند در جامعه علمی و فقهی مورد قبول واقع گردد. البته چنین نگاهی همانند برخی نگاه‌های دیگر که به آن پرداخته خواهد شد، به‌عنوان یک نظریه جامع هنوز تبیین نگردیده است و استناداتی که به برخی از اشخاص داده می‌شود، به‌عنوان مؤید بر این نوع از نگاه است و پژوهش حاضر قصد آن را ندارد که ایشان را به‌عنوان حامیان این نظریات معرفی نماید. با این توجه، می‌توان از برخی از متون که در راستای این نگاه است، به‌عنوان مستندات از این نگاه به فقه حکومتی یاد کرد (نک: مهدی مهریزی، ۱۳۷۶، ص ۱۴۱-۱۶۵؛ عابدی، صفحه اینترنتی، ۱۳۹۶/۰۴/۲۱؛ رجبی، صفحه اینترنتی، ۱۳۹۶/۰۴/۲۱).

۳. رویکردهای موضوع شناسانه فقه حکومتی

۳-۱. نظریه اول؛ فقه حکومتی به معنای احکام مبتلابه حکومت

از نتایج مهم بحث جامعیت و کمال شریعت، اشتغال دین بر دولت و نهاد اجرایی است. برخی وجود نهاد اجرایی در دین را منتفی دانسته‌اند. در مقابل، گروه کثیری از فقها و متکلمین امامیه با استناد به جامعیت دین، نهاد اجرایی در دین را یک ضرورت دانسته‌اند (نک: امام خمینی، ۱۴۲۱، ج ۲، ص ۶۱۶-۶۲۱).

فقه حکومتی در این معنا، عبارت است از بخشی از احکام فقهی همچون «سیاسات، احکام دیات، حدود، قصاص و قضا و جهاد و مسائل مستحدثه و حوادث واقعه» که مبتلابه حکومت اسلامی است و باید بر اساس اجتهاد کنونی استنباط گردد و اجرای آن بر عهده حکومت است. به طور مثال؛ «مشارکت و مردم‌سالاری، پارلمان، ارزش افکار عمومی، ارزش آرای توده‌ای، تحزب، نافرمانی مدنی، حقوق اقلیت و موضوعات سیاسی بسیار دیگر از این دست، نیازمند تفقه و اجتهادی است. مهندسی ژنتیک، اصلاح نژاد، مشابه‌سازی انسان، تغییر جنسیت، الآن در دنیا مسائل بسیار پیچیده‌ای را پدید آورده است. فقه روابط بین‌الملل، سازمان‌ها و کنوانسیون‌های جهانی، فقه دیپلماسی و روابط خارجی و معاهدات جهانی، سازمان ملل، شورای امنیت، مجامع جهانی، مرزهای مدرن، کشور و کشورداری مبتنی بر «دولت-ملت» ... امروز محارب به چه معناست؟ و ذمی به چه معناست؟ معاهد به چه معناست؟ کافران بی‌طرف مقیم کشورهای دیگر چه حکمی دارند؟» (رشاد، ۱۳۸۱، ص ۴۵). این‌ها از جمله مسائل مستحدثه و حوادث واقعه‌ای است که امروزه متوجه حکومت اسلامی و دانش فقه است. ضروری است که حکم این‌ها به گونه‌ای روشمند استنباط گردد، آنگاه اجرای آن به عهده حکومت خواهد بود که باید ضمانت اجرای این احکام در مقام عمل را تأمین نماید. در مقام اعمال قواعد ثانویه و حل تعارضات مرحله اجرا نیز، حکومت مرجع صالح برای تشخیص آن است. از نظر مصباح یزدی: «منظور از فقه حکومتی، فقهی نیست که حکومت روش یا حکم آن را تعیین می‌کند؛ زیرا ما غیر از خدای متعال کسی به‌عنوان شارع، مشرع و

حاکم نداریم: «ان الحکم الا لله». بنابراین، حاکم در فقه حکومتی با فقه‌های دیگر یکی است، اما ویژگی فقه حکومتی این است که اولاً در آن، عناوین ثانویه بسیار بیشتر از سایر ابواب است؛ و ثانیاً (و مهم‌تر این‌که) تشخیص این عناوین ثانویه را نمی‌توان بر عهده هر فرد گذاشت. اگر به عهده هر فرد گذاشته شود، مصالح تفویت می‌شود. برای مثال، اگر بگویند هر سربازی، هر طور صلاح می‌داند عمل کند؛ هرگز چنین جنگی پیروز نخواهد شد. شرط پیروزی در جنگ، اطاعت از فرماندهی است و همه عقلای عالم این موضوع را می‌دانند. در اسلام نیز این‌چنین بوده است: «لعن الله من تخلف عن جیش اسامه». پیامبر(ص) حاکم را تعیین کرد و فرمود هر چه او می‌گوید باید اطاعت کنید. این ویژگی یک سلسله احکام فقهی است که باید از طرف خدا برای ما ایجاب و تشریح شود و این نه جزء احکام اولیه‌ای است که در قرآن و حدیث آمده و نه عناوین ثانویه‌ای است که تشخیص مصداق آن بر عهده خود فرد گذاشته شده است؛ بلکه اگر به یک معنا عناوین ثانویه است، تشخیص آن‌ها را باید یک مقام مسئولی عهده‌دار شود و درباره آن - علاوه بر فتوا - حکم کند» (مصباح یزدی، صفحه اینترنتی، ۱۳/۰۳/۱۳۹۴).

آنچه باید در مورد این دیدگاه مورد توجه قرار داد آن است که این نظریه فی‌نفسه هویت جدیدی در حوزه دانش فقه ایجاد نمی‌کند، بلکه نوعی دسته‌بندی جدید در کلیات احکام و ابواب فقهی به شمار می‌آید. هرچند باید اذعان داشت پیگیری این نظریه می‌تواند مسائل جدیدی در حوزه فقهت را طرح کند، اما قادر به ایجاد تحول اساسی در آن و ارتقای کارآمدی آن نخواهد بود؛ زیرا اولاً؛ در این نظریه وصف حکومتی، صفت خود فقه نیست. ثانیاً؛ صرف طرح و پاسخ گوئی به مسائل جدید به معنای ارتقای دانش فقه نیست و همین معنا در طول تاریخ فقه برای آن ثابت بوده است و اساساً کارکرد دانش فقه در حوزه دانش‌های عملی و اجتماعی پاسخ به مسائل مستحدثه و مجهول الحکم بوده است.

۳-۲. نظریه دوم؛ فقه حکومتی به معنای احکام حکومتی

برخی از صاحب‌نظران، فقه حکومتی را معادل فقه احکام الزامی حاکم در مسائل اجتماعی و حکومتی دانسته‌اند. اساساً حوزه نفوذ احکام حکومتی حاکم نزد فقها اختلافی بوده است. به صورت کلی، کسانی که رسالت دین را علاوه بر بیان ارتباط میان انسان و خالق، تبیین روابط و مناسبات اجتماعی معرفی کرده‌اند، مشمول دو گرایش عمده هستند؛ برخی معتقدند اسلام در همه زمینه‌ها و مناسبات اجتماعی، احکام و قوانینی وضع کرده که برای اداره امور جامعه کافی هستند. شیخ فضل‌الله نوری در این زمینه می‌نویسد: «ما طایفه امامیه بهترین و کامل‌ترین قوانین الهی را در دست داریم. این قانون الهی مخصوص به عبادت نیست، بلکه حاکم جمیع موارد سیاسی را بر وجه اکمل و اوفی داراست حتی ارش الخدش؛ لذا ما ابدأً محتاج به قانون نخواهیم بود» (نوری، ۱۳۶۲، ج ۱، ص ۵). طبق دیدگاه دیگر حوزه‌ای خالی از حکم الزامی در شریعت وجود دارد که از آن به حوزه «ما لانص فیہ» یاد می‌شود که حق جعل حکم الزامی در آن منطقه به حکومت اسلامی و حاکم واگذار شده است. در این دیدگاه، حاکم اسلامی وقت، علاوه بر قانون‌گذاری در حیطة فراغ، لازم است برای جلوگیری از اختلال در نظام، به جعل قوانین بپردازد و در این صورت لازم نیست همه قوانین عیناً مطابق یا متخذ از کتاب یا سنت باشد، بلکه عدم مخالفت قوانین موضوعه با شرع کافی به نظر می‌رسد (صابریان، ۱۳۸۸، ص ۴۵). بدین ترتیب مطابق این نظریه، احکام حکومتی تنها در حوزه «ما لانص فیہ» نافذ است؛ اما دیگر فقها مبتنی بر ادله ولایت فقیه، دامنه حکم حکومتی را مطلق دانسته و برای حاکم حق جعل حکم در همه عرصه‌ها قائل‌اند. بدین ترتیب مجموعه احکام حکومتی صادر شده از طرف نهاد حکومت و حاکم اسلامی، به‌عنوان فقه حکومتی شناخته می‌شود (حسینی، ۱۳۸۱، ص ۲۸).

طبق این مبنا اگر جعل احکام حکومتی را در پرتو تعالیم مبنایی و اهداف و مصالح کلی شریعت بدانیم که نیازمند به استنباط و تفقه باشد، در این صورت وضع حکم در این

حوزه، نیازمند «فقه حکومتی» است. البته شأن حاکم در این مقام، شأن انشاء و جعل حکم است، برخلاف شأن فقیه (غیر حاکم) که به إفتاء و إخبار از حکم می‌پردازد و سعی دارد حکم شرعی را کشف نماید. بخشی از مقدمات إصدار حکم حکومتی، تطبیق عناوین کلی بر مصادیق است، عناوینی همچون «مصلحت»، «عدالت» (حسینی، ۱۳۸۱، ص ۳۳-۴۱)، و یا عناوین ثانویه‌ای همچون «اضطرار»، «ضرر»، «عسر و حرج» و غیره، که در بُعد اجتماعی وظیفه حاکم شرعی است

۳-۳. نظریه سوم؛ فقه حکومتی به معنای فقه‌های تخصصی

این نظریه بر آن است که تحقق نظام سازی و فقه حکومتی منوط به کنکاش و مددجویی از فقه‌های تخصصی یا به عبارت دیگر، فقه مضاف است. با این توضیح که اساساً فقه امامیه به‌طور کلی مضاف بوده است، اما در این توصیف مضاف‌الیه آن متفاوت در نظر گرفته می‌شود. بدین ترتیب شکل‌گیری فقه‌های تخصصی حاصل‌گزینش‌هایی است که از ابواب مختلف فقهی انجام می‌شود. برای نمونه در حوزه فقه ارتباطات، قسمتی از آن توسط فقه عبادات تأمین می‌شود، قسمتی دیگر از معاملات بالمعنی اعم اخذ می‌شود و بخشی نیز از معاملات بالمعنی الاخص. به این ترتیب مضاف‌الیه‌ها و تقریباً تبویب و طراحی فقه سنتی و فردی ما کاملاً به هم می‌ریزد (سعدی، صفحه اینترنتی، ۱۳۹۴/۰۴/۱۴).

این دیدگاه نگاهی فقهی به موضوعات تخصصی عرصه‌های مختلف دارد. از قبیل عرصه «سیاست»، «فرهنگ»، «اقتصاد»، «تربیت»، «اخلاق»، «ارتباطات» و غیره. در این نگاه جدید هر علمی که به فقه به معنای خاص عرضه می‌شود باید با موضوع و محمول فقه - کشف حکم مکلف - اتحاد داشته باشد. پس هر علمی که افعال مکلف را بررسی می‌کند و یا موضوع آن، فعل مکلف است، می‌تواند به علم فقه مضاف شود و حکم آن فعل را از فقه اتخاذ کند. به‌طور مثال؛ فقه سیاسی مجموعه‌ای از مباحث فقهی

ناظر به دانش سیاست و رفتار سیاسی حاکمیت را شامل می‌شود و به موضوعاتی از قبیل مبانی حکومت، مشروعیت و حقانیت حکومت، نظام سیاسی اسلام، ساختار قدرت و کیفیت توزیع اختیارات، جایگاه مردم و مشارکت سیاسی، حزب، شرایط و حدود اختیارات حاکم می‌پردازد. در این رابطه تفکیک مسائل حوزه سیاست و پردازش فقهی مستقل آن‌ها با مقیاس حکومتی و همچنین پرداختن به موضوعات مستحدثه در این عرصه، ضرورتی است که «فقه حکومتی» را پدید می‌آورد.

حیطه‌هایی از فقه‌های تخصصی یا مضاف که کمابیش به آن پرداخته شده است و احیاناً در قالب آثار علمی به جامعه علمی عرضه شده است، می‌توان به فقه محیط‌زیست (سیدعلی حسینی)، فقه تربیتی (علیرضا اعرافی)، فقه نظام سیاسی (محسن اراکی)، فقه نظام اقتصادی (محسن اراکی)، فقه ارتباطات (حسینعلی سعدی)، فقه فرهنگ (محسن اراکی) و غیره، اشاره کرد.

۴. نظریه‌های ناظر بر استنباط «کل» نگر

۴-۱. نظریه اول؛ اکتشاف نظامات اجتماعی از نصوص دینی و فتاوی فقهی

در عرصه دانش فقه دغدغه نظام سازی سابقه‌ای بیش از شش دهه ندارد. شاید اولین فقیهی که در این مسئله ورود پیدا کرده، سید محمدباقر صدر (ره) باشد. ایشان یکی از اندیشمندان برجسته معاصر در دنیای اسلام است که به صورت کاربردی در حوزه‌های متعددی چون فقه و اصول، فلسفه، روش‌شناسی تفسیر، اقتصاد، علم‌الاجتماع، فلسفه سیاست، فلسفه تاریخ، فلسفه اخلاق به تحقیق و تدوین نظریه پرداخته است. شاید بتوان گفت اندیشه‌های حداکثری وی در اصول فقه در شمول حق طاعت الهی نسبت به تکالیف محتمل عقلی، تأثیر زیادی بر حداکثری دیدن حوزه دین‌داری و کشف نظام احکام الهی در جهت طاعت حداکثری دانست. این اندیشمند بزرگ را می‌توان پیش‌تاز عرصه «فقه نظامات» دانست.

مسئله مستحدثه‌ای که شهید صدر درصدد پاسخ‌گویی به آن برآمد، عبارت بود از «نظام اقتصادی» و نه موضوعات و مسائل خرد. از نظر صدر، این نظام مجموعه‌ای به هم متصل و دارای «مبانی» و «غایات» مخصوص به خود است که مبتنی بر مکاتب سرمایه‌داری و مارکسیستی مستند به یک سری اصول بنیادین و ریشه‌های فکری بوده و این بنیادهای فکری، مبنای شکل‌گیری زندگی اجتماعی مسلمان‌ها می‌شود (صدر، ۱۴۲۴-ب، ص ۲۰). در چنین شرایطی، احکام شریعت نیز قابلیت اجرا نخواهند داشت و کارکرد اصلی خود را از دست خواهد داد، چراکه هر نظام اجتماعی مبتنی بر مفاهیم و ارزش‌های مخصوص به خود بنا می‌شود. در چنین شرایطی اگر اسلام نتواند به ارائه نظامات اجرایی دست یابد و به ارائه وظایف فردی بسنده کند، عملاً مدیریت اجتماعی از دست دین خارج خواهد شد و احکام فردی نیز درون نظامات اجتماعی مادی منحل خواهد گردید. از این منظر دو مرتبه ناقص و کامل از شریعت وجود دارد؛ مرتبه ناقص شریعت، صرفاً وظایف «فرد» را در شرایط مختلف معین می‌کند اما مرتبه کامل شریعت، حیات اجتماعی انسان را از طریق «نظامات اجتماعی» تنظیم و هدایت می‌کند (صدر، ۱۴۲۱-الف، ص ۲۱).

۴-۱-۱. «مکتب»؛ رکن اول نظریه شهید صدر

تعریف مکتب

از منظر شهید صدر مذهب یا مکتب اجتماعی عبارت است از طریق و روش تنظیم حیات اجتماعی در عرصه عملی (صدر، ۱۴۲۴-الف، ص ۳۷). در نگاه صدر، اسلام علاوه بر احکام اجتماعی، دارای مذهب و مکتب اجتماعی است که گاهی از آن به نظام اجتماعی تعبیر می‌شود (صدر، ۱۴۲۱-ب، ص ۱۱۳). برای مثال مکتب اقتصادی اسلام عبارت از مجموعه نظریاتی است که اساس اندیشه‌های اسلام را در باب اقتصاد و اهداف آن شکل می‌دهد و زیربنای احکام تفصیلی اسلام در عرصه اقتصاد و فعالیت اقتصادی است. «عدالت اجتماعی»، «نفی طبقات اقتصادی»، «اصل احترام به مالکیت»،

«اصل بودن کار در ایجاد مالکیت» و ... از جمله مواردی هستند که تحت عنوان مکتب اقتصادی مطرح هستند؛ بنابراین می‌توان گفت مکتب اقتصادی اسلام از دو بخش زیربنا و روبنا تشکیل می‌شود و بخش زیربنایی، اساس مکتب و نشانگر مبانی، نظریات و اهداف اسلام در عرصه اقتصاد است. هم‌چنین روبنا یا احکام تفصیلی اسلام در عرصه فعالیت اقتصادی نتیجه زیربنا و بر اساس آن تنظیم می‌یابد.

نکته‌ای مهم در تبیین مکتب اجتماعی، توجه به پیوستگی و هماهنگی عناصر مکتب است (صدر، ۱۴۲۴-الف، ص ۴۳). برخلاف احکام فقه موجود که از یک سلسله ابواب منفصل و جدا از یکدیگر تشکیل شده است و هر حکمی به‌عنوان وظیفه مکلف به‌صورت جداگانه استنباط گردیده و در ابواب فقهی به‌صورت منفک از دیگر احکام جای گرفته است. مکتب عمدتاً به هنجارها و توصیف‌ها اختصاص دارد. درون هر نظام اجتماعی نیز، احکام می‌بایست با یکدیگر متلائم و هماهنگ بوده و به‌صورت یک کل منسجم کنار هم قرار گیرند. ارتباط میان احکام موجب می‌شود حکمت و هدف موجود در ورای آن‌ها، تنها با تحقق مجموعه احکام، تحقق کامل پیدا کند. با توجه به این نظریه، احکام اسلامی همه مربوط به حوزه اقتصاد در تناسب با یکدیگر قرار دارند و بدین‌جهت نباید احکام این نظام را بریده از نظام و اجزاء دیگر به‌صورت منفرد و استقلالی مورد بررسی و داوری قرار داد؛ به‌عبارت‌دیگر، باید احکام نظام اقتصادی در یک مکتب به‌صورت یک نظام دارای هویت تحلیل گردند.

۴-۱-۲. اکتشافی بودن نظامات

روش بیان مکتب و نظام در اسلام با سایر مکاتب فرق جوهری دارد و لذا آنچه مجتهد در پی آن خواهد بود و راهی که او برای بیان مکتب باید بی‌ماید کاملاً متفاوت از راهی است که متفکران سایر مکاتب دنبال آن هستند. چراکه فرآیندی که مجتهد در پی آن است اکتشاف مکتب است و کاری که متفکر سرمایه‌داری یا سایر مکاتب می‌کند ابداع

و تکوین است. «این نکته مسیر حرکت در نظریه را متعکس قرار می‌دهد، چراکه غالباً ابتدا یک نظریه شکل می‌گیرد، بعد مبتنی بر آن نظریه احکام و سیاست‌ها تولید می‌شوند و به تعبیری حرکت در تولید نظریه از زیربنا به روبناست. ولی در فرآیند اکتشاف، سیر این حرکت بالعکس است. ما با حرکت در روبنا و احکام و سیاست‌ها می‌توانیم به تحلیل و اکتشاف نظریه‌ها برسیم» (سعدی، ۱۳۹۵، ص ۴۹). این نکته در مسیر کشف نظریه مشکلاتی را در فهم آن موجب می‌شود. شهید صدر معتقد است مجتهد در کشف نظریات باید از دخالت دادن عناصر ذاتی - عوامل معرفتی و غیر معرفتی که مانع فهم و التزام فقیه به اصول اجتهادی است - در فهم نظریه تا حد امکان خودداری نماید. از نظر ایشان عناصر ذاتی چهار مورد هستند: «توجیه واقع»، «گنجاندن متن در چارچوبی محدود»، «غفلت از شرایط و مناسبات اجتماعی نصوص» و «پیش‌داوری و تحمیل برداشت بر نصوص» (صدر، ۱۴۲۴-الف، ص ۴۴۶).

۴-۱-۳. نتیجه دیدگاه

نظریه نظامات، اولین گام در سلسله مراحل حضور همه‌جانبه دین و احکام اسلامی در ساحت زندگی اجتماعی، سیاسی و اقتصادی است. از یک طرف توجه نظام‌مند به احکام دین در حوزه‌های مختلف و تأکید بر عدم تحلیل مستقل احکام اقتصادی و اجتماعی اسلام و از طرف دیگر، توجه به مسئله حکومت دینی در عصر مدرنیته، ارکان مهم و اساسی این نظریه است. از این منظر حاکم اسلامی و حکومت دینی از طرفی پایبند به احکام ثابت و لایتغیر شرعی است و از طرف دیگر، بنا بر مصالح و اهداف شریعت اسلامی در حوزه منطقه‌الفراغ قوانین الزامی و متغیری را به جهت تنظیم نظام معیشت و سعادت مردم وضع می‌کند.

در دیدگاه شهید صدر، اکتشاف مذهب با تکیه بر احکام شرعی - که به نحو متداول از منابع استنباط شده‌اند - به دست می‌آید؛ اما تفاوتی که این دیدگاه با دیدگاه‌های قبل

دارد این است که شهید صدر فرآیند نظام سازی را نیز فرآیندی فقهی می‌داند که لاجرم می‌بایست توسط فقیه صورت گیرد. به بیان دیگر این فقیه است که می‌بایست با تکیه بر احکام منفرد فقهی، سیر قهقرایی استخراج مبانی از روبنا به زیربنا را به منظور اکتشاف «مبانی» طی کند. البته حجیت در روند کشف نظریه چه از طریق فتاوی و آرای خود فقیه یا از فتاوی دیگر فقها تأمین شود، نظریه اسلامی و قابل استناد به شارع خواهد بود. شهید صدر معتقد است که اسلام علاوه بر احکام منفرد، دارای «نظام اجتماعی» نیز است که می‌بایست آن را استخراج کرد، در این صورت نظام و مذهب کشف شده مستند به دین خواهد بود

۴-۲. نظریه دوم؛ رویکرد «فقه سرپرستی» در فقه حکومتی

صاحبان این نظریه، اساس کار خود را از یک بررسی فلسفه تاریخی مبتنی بر تقابل تاریخی دو «نظام ولایت حق و باطل» آغاز می‌کنند. نظام ولایت حق، با محوریت نبی اکرم (ص)، سعی در هماهنگی همه عرصه‌های اجتماعی در جهت توحید دارد. در مقابل جهت‌گیری نظام ولایت طاغوت بر طغیان و استکبار علی الله مستقر گشته است. شکل‌گیری جوامع الهی یا الحادی و توسعه حوزه ولایت هرکدام نیز به نحوی، تابعی از اراده‌های تاریخی و اجتماعی انسان‌ها در این دو نظام به سمت قرب یا شیطنت است. از این رو هر دو جامعه الهی و الحادی، نظام «اخلاق، فرهنگ و رفتار اجتماعی» را متناسب با جهت و ارزش‌های خود سامان داده و همواره در مسیر اصلاح و بهینه‌سازی آن می‌کوشند. خصیصه تمامیت طلبی و توسعه یاب بودن این دو نظام موجب می‌گردد درگیری میان آن‌ها در کلیه عرصه‌های «سیاسی، فرهنگی و اقتصادی» جریان داشته باشد.

باید پذیرفت که اگر چنین تفسیر فلسفه تاریخی «بُعد» و مقیاس تحلیل‌های خرد و کلان قرار گیرد، انتظارات جدیدی را نسبت به «معرفت‌های دینی» و در رأس آن‌ها

«فقه» پدید می‌آورد. طبق این نگرش، موضوع مستحدثه‌ای که فقه با آن مواجه است، نه «موضوعات» خردی است که مبتلابه آحاد مکلفین است و نه صرفاً «نظامات اجتماعی» است، بلکه در ورای این موضوعات و نظامات، یک «نظام ولایت و سرپرستی» وجود دارد که بر آن‌ها حاکم بوده و کم و کیف آن‌ها را مشخص می‌سازد. موضوعات و نظامات در یک بستر در حال حرکت، تعیین می‌یابند و از این رو در صحنه عینیت جامعه همواره در حال تغییر و تحول‌اند.

طرح این مسئله ملازم با آن است که «فقه» از مقام «پاسخگویی به مسائل مستحدثه» به سطح «مدیریت حادثه سازی» ارتقاء یابد، زیرا «فقه پاسخگو به مسائل مستحدثه» همواره در انتظار پرسش‌هایی است که تحولات اجتماعی برای آن طرح می‌کند که لازمه قهری آن نیز، مشروع سازی، انفعال و عرفی شدن تدریجی فقه در مقابل تحولات زمانی و اقتضائات پیچیده تمدنی است. به راین اساس به نظر می‌آید، دانش «فقه» به عنوان اصلی‌ترین دانش مستند به منابع دین، می‌بایست کانون هدایت و سرپرستی جامعه دینی را بر عهده گیرد؛ بنابراین مأموریت «فقه حکومتی»، «هدایت و سرپرستی جامعه دینی در مسیر ولایت الهی» است، طبق این تعریف، می‌بایست اولاً تصویری از «جامعه» و «نهاد حاکمیت» و ابعاد این دو به دست آوریم چراکه موضوع تصرف فقه حکومتی، «جامعه» و «نهاد متصدی آن»، «حکومت» است، سپس به کیفیت «هدایت» و «مدیریت» اجتماعی، توسط «فقه» بپردازیم.

۴-۲-۱. ماهیت دولت و حکومت‌های سنتی و مدرن

آنچه به عنوان نقش و کارکرد حکومت و دولت‌های سنتی، رایج و متداول بود، اموری از قبیل حفظ نظم و امنیت اجتماعی، حراست از حقوق طبیعی افراد جامعه، ایجاد و حفظ همبستگی اجتماعی، تأمین حداقل رفاه و آسایش، جلوگیری از اغتشاش، جمع-آوری مالیات برای اداره دولت و غیره است. درحالی‌که این امور محصول نگاه حداقلی به کارکرد حکومت است که بیشتر با حکومت‌های بسیط و جوامع ساده در اعصار

گذشته تناسب دارد. اگر دولت‌ها در گذشته، دارای رسالت محدود در تدبیر امور جامعه بوده و تنها به تأمین امنیت داخلی و خارجی ملت‌ها و فراهم آوردن شرایط برای هم-زیستی مسالمت‌آمیز آن‌ها در محیط جغرافیایی خاص می‌اندیشیده‌اند، چنین پنداری در مورد دولت‌های مدرن امروزی روا نیست. دولت‌های مدرن به مهندسی تکامل اجتماعی فکر می‌کنند و می‌کوشند تا همه شئون جامعه را به‌مثابه یک «کل»، در مسیر غایت خاصی، هماهنگ ساخته و در این مسیر نه فقط از اعتقادات، فرهنگ و گرایش‌های جامعه فارغ نیستند، بلکه به یک معنا، تغییر اخلاق و فرهنگ اجتماعی را عمیق‌ترین لایه مدیریت خود در نظر می‌گیرند. از این‌رو «توسعه انسانی» یا تحول همه‌جانبه «انسان» و تصرف در تمام ابعاد وجودی او به‌منظور سازگاری با اهداف توسعه مادی، «گوهر توسعه» به شمار می‌رود. بنابراین، هدف «حکومت»، سرپرستی تکامل اجتماعی در همه شئون حیاتی جامعه در جهت رسیدن به مقصدی خاص است (میرباقری، ۱۳۹۴، ص ۵۴-۵۶).

حضرت امام (ره) در کتاب البیع در تبیین ماهیت حکومت از نظر اسلام می‌فرمایند: «الإسلام هو الحکومه بشؤونها و الأحکام قوانین الإسلام و هی شأن من شؤونها، بل الأحکام مطلوبات بالعرض و أمور آلیه لإجرائها و بسط العدالة» (امام خمینی، ۱۴۲۱، ج ۲، ص ۶۳۳). در تعبیر حضرت امام (ره) حکومت، جامع همه شئون اسلام است و احکام، بخشی از (قوانین اجرایی) اسلام هستند. از نظر ایشان حاکم و حکومت اسلامی، نسبت به احکام اولیه و ثانویه در عرض سایر مکلفین نیست. بلکه حکومت به حکم اولی حق دارد که تصرف کند و اساساً ولایت او در چارچوب احکام اولیه و ثانویه نیست بلکه بر موضوع آن احکام «حکومت» دارد - موضوع آن‌ها را حکماً توسیع و تضییق می‌دهد- و اگر لازم باشد، می‌تواند احکامی مثل حج، نماز جماعت و ... را تعطیل نماید (امام خمینی، بی‌تا، ج ۲۰، ص ۱۷۰). باید توجه کرد که تصمیمات حاکم اگر در چهارچوب احکام فرعی نیست، به این معناست که حاکم حق دارد فراتر از این

احکام و بر اساس مصلحت اسلام تصمیم بگیرد. البته از نگاه امام خمینی (ره) حتماً قانون الهی بر رفتار حکومت، حاکم است (امام خمینی، ۱۴۲۱، ج ۲، ص ۶۲۲-۶۲۹). از نظر امام فقه اساساً وظیفه سرپرستی و اداره انسان را بر عهده دارد (امام خمینی، بی تا ج ۲۱، ص ۹۸)، به گونه‌ای که موازنه قدرت در سطح جهانی به نفع اسلام خاتمه یابد. البته این سرپرستی و جعل ولایت برای آن، از محدوده منطقه الفراغ فراتر می‌رود. آیت‌الله میرباقری در تبیین این رویکرد می‌افزاید: «آنچه در فقه سرپرستی اصالت دارد «حکومت» است و نه «حکم»؛ آنچه موجب کمال و قرب انسان می‌گردد حکومت الله است... طبق این مبنا همه ملاکات به تبع ولایت امام تعریف می‌شود و تولی و تبعیت از امام، انسان را به خدا می‌رساند. احکام هم به تبع ولایت ایشان اعتبار پیدا می‌کند که در حقیقت مناسک تولی به امام است» (میرباقری، صفحه اینترنتی، ۱۳۹۴/۰۴/۱۷)

۴-۲-۴. «تمایلات، عقلانیت و عملکرد» اجتماعی، سه بعد جامعه

نکته‌ای که باید بدان توجه داشت این است که موضوع و واحد مطالعه فقه حکومتی، «فرد» نیست، بلکه «جامعه» است. اینکه تعریف جامعه چیست؟ ماهیت آن حقیقی یا اعتباری است؟ چه مؤلفه‌ها و ابعادی در شکل‌گیری و پیشرفت جوامع تأثیرگذار هستند؟ و سؤالات بسیار دیگر دارای پاسخ‌های متعددی است که هر کدام از زاویه‌ای خاص بدان نظر افکنده‌اند. به نظر می‌رسد جوامع در یک تحلیل کلان دارای سه بعد: «نظام تمایلات و اخلاق»، «نظام عقلانیت و دانش» و «نظام عملکرد و رفتار اجتماعی» است که از یک منظر می‌توان آن‌ها را «سیاست، فرهنگ و اقتصاد» نامید. «جامعه»، موضوعی پیچیده، مرکب و درعین حال، در حال تغییر است. به تعبیر دیگر، در عین اینکه انسان‌ها دارای اختیاراتی هستند یک وحدت اجتماعی هم دارند و این وحدت اجتماعی، موضوع فقه حکومتی می‌باشد (میرباقری، صفحه اینترنتی، ۱۳۹۴/۰۴/۱۷).

از نظر صاحبان این نظریه، اسلامی شدن جامعه منوط به اسلامی شدن هر سه بعد آن است. در قدم اول می‌بایست «میل و نفرت» اجتماعی مبتنی بر ارزش‌های اسلامی، اصلاح شود و جهت‌گیری الهی پیدا کند؛ به تعبیر دیگر، زیباشناسی جامعه به سمت توحیدی شدن حرکت کند؛ بنابراین اینکه جهت حرکت جامعه به سوی جاذبه‌های مادی ولایت طاغوت باشد یا در مسیر ولایت الهیه پیش رود، به کیفیت «گرایش‌ها و تمایلات اجتماعی» وابسته است. در مرتبه بعد، «نظام عقلانیت» جامعه می‌بایست دینی شود. «تمایلات اجتماعی» از مسیر «عقلانیت اجتماعی»، در مرتبه سوم به «عمل و رفتار عینی» جامعه منتهی می‌گردد و افعال و عملکرد جامعه را رقم می‌زند (میرباقری، صفحه اینترنتی، ۱۳۹۴/۰۴/۱۷) در این میان، مهم‌ترین لایه تصرف در جامعه، تصرف در «تمایلات اجتماعی»، است چراکه «تمایلات اجتماعی»، افق حرکت جامعه و ظرفیت ساحت فکر و اندیشه را معین می‌سازد، در نتیجه دو بعد دیگر یعنی «عقلانیت» و «عملکرد» اجتماعی در مسیر تحقق و بسط آرمان‌ها و ارزش‌های مطالبه شده از سوی وجدان عمومی جامعه، گام برمی‌دارند

۴-۲-۳. فقه حکومتی؛ فقه احکام «جهت، مقومات و تناسبات»

با توجه به آنچه در بالا روشن گردید، به حکومت و کارکرد آن باید نگاه حداکثری داشت. در این راستا جامعه نیز به مثابه یک «کل متغیر» قابل تحلیل است که دارای سه بُعد «جهت‌گیری»، «عقلانیت یا مقومات» و «تناسبات یا نظام عملکرد» اجتماعی است. در این نگاه، فقه حکومتی به دنبال سرپرستی جامعه در سه سطح «جهت‌گیری، مقومات و تناسبات (کمی و کیفی)» است. توضیح آنکه، احکامی که در مجموع برای سرپرستی جامعه موردنیاز است سه دسته هستند: احکام جهت، احکام مقومات و احکام تناسبات. «احکام جهت»، جهت‌گیری کلی جامعه را مشخص می‌کند تا «تصرفات» در جهت بسط توحید و ولایت حقه باشد. به عنوان مثال، احکام برتری اسلام همچون؛ «الْإِسْلَامُ يَغْلُو وَ

لَا يُغَلَىٰ عَلَيْهِ» (صدوق، ۱۴۱۳، ج ۴، ص ۳۳۴)، «وَأَنْتُمْ الْأَعْلَوْنَ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ» (آل عمران: ۱۳۹) و «وَلَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلًا» (نساء: ۱۴۱) احکام جهتی هستند. «احکام مقومات»، عوامل، مؤلفه‌ها و متغیرهای اصلی موجد آن جهت را بیان می‌کنند؛ مانند رشد عدالت. «احکام تناسبات» نیز شرایط و مقومات حرکت از وضعیت موجود، به وضعیت مطلوب و چگونگی انتقال را ترسیم می‌کنند. البته این مطلوب، غیر از جهت است. به‌عنوان مثال، قانون‌های برنامه‌ای یا سیاست‌های اجرایی از احکام تناسبات محسوب می‌شوند. در توضیح این مطلب میرباقری معتقد است که: «فقه برنامه‌ریزی تناسبات»، چه در سطح قانون اساسی، چه در سطح سیاست‌گذاری، و چه در سطح برنامه‌ها و قوانین عادی باید مستند به دین شود، نه اینکه معنایش این باشد که همه عقلانیتی که در برنامه‌ریزی به کار می‌رود عقلانیت فقهی است. لایه‌های مختلفی از عقلانیت وجود دارد که عبارت است از: تفقه دینی، مطالعات نظری و تجربی و مطالعات اجرایی و میدانی. همه این‌ها باهم حضور دارند و مجموعه این‌ها هستند که امکان برنامه‌ریزی برای تغییر وضعیت و عبور دادن جامعه از یک وضعیت به سمت اهداف را مشخص می‌کنند. پس، معنای گسترده کردن فقه حکومت در این سطح، آن نیست که دانش‌های دیگر تعطیل شود یا همه دانش‌های دیگر، نقلی شود (میرباقری، صفحه اینترنتی، ۱۳۹۴/۰۳/۱۷). به عبارت دیگر؛ «تعبد به وحی»، «انسجام عقلانی» و «کارآمدی» سه شاخصه اصلی علم دینی هستند.

به این اساس کار حکومت صرفاً اجرای احکام اجتماعی فقه نیست، حتی وظیفه آن صرفاً پیاده کردن نظامات اجتماعی نیست. بلکه در یک‌قدم جلوتر امری به نام «تصرف» مطرح می‌شود؛ حکومت در جامعه تصرف می‌کند و جامعه را از یک وضعیت به وضعیت دوم سیر می‌دهد. به عبارت دیگر موضوع اصلی فعل حکومت، تصرف برای تغییر وضعیت است. به این اساس آنچه موضوع فقه حکومتی است جامعه به‌عنوان یک کل متغیر و در حال حرکت است.

۴-۲-۴. ارتقاء مقیاس تفقه به احکام «اجتماعی و حکومتی» و گزاره‌های «ارزشی و توصیفی»

از نظر صاحبان این نظریه، تکامل تفقه می‌بایست از دو ناحیه «مقیاس» و «دامنه» صورت پذیرد اولاً؛ تفقه می‌بایست به عرصه‌های اجتماعی و حکومتی ورود پیدا کند و از مقیاس فرد به مقیاس جامعه و حکومت ارتقاء یابد. دانش فقه موجود نیز به دلیل بستر تاریخی تکوین و تکامل خود در دوران انزوای شیعه از مناسبات حکومتی، برمدار مقیاس فردی شکل گرفته است و سعی دارد احکام تکلیفی آحاد مکلفین را استنباط کند. «فقه حکومتی» مقیاسی کامل‌تر از «فرد» دارد و می‌بایست بتواند جامعه و نظام حاکمیت را موضوع مطالعه خود قرار دهد و توانایی و قابلیت ملاحظه اقتضائات موضوعات اجتماعی و حکومتی را در خود ایجاد کند. مطابق آنچه قبلاً بدان اشاره رفته است و به‌عنوان مثال؛ اگر پذیرفتیم که جامعه نیز دارای «نظام روحی»، «نظام محاسبات و سنجش» و همچنین دارای «رفتار عینی» است، تربیت و هدایت این سه عرصه بر عهده فقه حکومتی خواهد بود.

ثانیاً؛ دامنه و گستره آن می‌بایست از محدوده احکام تکلیفی به گزاره‌های توصیفی و ارزشی بسط پیدا کند و حوزه اخلاق و اعتقادات را نیز شامل شود. مقیاس فقه موجود از منظری دیگر به «احراز حجیت در حد تأمین از عقوبت» محدود شده است و صرفاً سعی در احراز معذرت و منجزیت نسبت به تکالیف الزام‌آور مولا دارد. فقه موجود بر گزاره‌هایی تمرکز دارد که بتوان از آنها «حکم تکلیفی» ناظر به «عمل و رفتار مکلفین» استنباط نمود. درحالی‌که با پذیرش ضرورت حاکمیت دین در تمامی عرصه‌ها و جریان ولایت الهی در کل منظومه معرفتی بشر، «استناد به منابع دینی» می‌بایست شامل هر سه حوزه «ارزشی، توصیفی، تکلیفی» باشد.

«ضرورت تأسیسی و متکامل بودن زبان شارع جهت تفاهم با تاریخ»، «استنباط نظام مقاصد شارع»، «تأسیس منطق حجیت و کارشناسی اسلامی جهت هماهنگ‌سازی فهم‌های دینی» و قواعد عام فقهی و اصولی دیگر که بعضاً هم به‌صورت مختصر به آن

اشاره شد، از جمله مواردی کثیری است که در راستای فهم و تکامل فقه حکومتی از طرف صاحبان این نظریه مورد بحث قرار گرفته است که هدف اصلی پژوهش حاضر نیست.

جمع‌بندی

به‌رغم تعاریف متعدد و پراکنده‌ای که از فقه حکومتی ارائه شده است، اما نگارنده سعی بر آن داشت که با تفکیک این تعارف، دسته‌بندی جدیدی را در حوزه فقه حکومتی ارائه دهد. بدین منظور این رویکردها را به سه دسته؛ رویکردهای روش‌شناسانه، رویکردهای موضوع‌شناسانه و رویکردهای ناظر بر استنباط «کل»، تقسیم کردیم. رویکرد روش‌شناسانه و موضوع‌شناسانه بیان می‌دارند که فقه حکومتی و فقه سنتی، از حیث ماهوی تفاوتی با هم ندارند. آنچه این دو را از همدیگر متمایز می‌کند، نوع نگاه به مسائل، و تغییر در نوع احکام مبتلابه و شئون اجرایی حکومت است. این نظریه‌ها نوعی توسیع روش‌شناختی و موضوع‌شناختی از «نگاه فردگرایانه» به «نگاه حاکمیتی» هستند، هرچند موضوع آن‌ها، همان موضوعات ابواب فقهی موجود است. رویکردهای ناظر بر استنباط «کل» نگر نیز دارای دو نظریه است. نظریه شهید صدر که معتقد است که احکام اسلامی را نباید به‌عنوان مفرداتی که ارتباطی باهم ندارند و هر یک بیانگر حکمی مستقل و بی‌ربط نسبت به سایر احکام است، مورد مطالعه قرار داد؛ چراکه این احکام که در بدو امر بی‌ارتباط به نظر می‌رسند. درحالی‌که اگر به شکل مجموعی و به‌صورت یک کل مورد بررسی قرار بگیرند، متوجه می‌شویم که در حقیقت در یک مدار حرکت می‌کنند و از اهداف و قواعد و نظریات اساسی اسلام و به تعبیری از زیربنای مکتب کشف می‌کنند. نظریه دوم نیز مربوط به حجت‌الاسلام میرباقری و فرهنگستان علوم اسلامی است. مزیت این دو نظریه، توجه به استنباط نظام‌مند احکام و تفصیل در روش‌های اصولی استنباط است که در نظریه دوم بیشتر مورد مذاقه قرار

گرفته است. هر کدام از رویکردهای فوق دارای نقاط ضعف و قوتی هستند که در متن بیشتر بدان اشاره شده است، اما به عنوان نتیجه‌گیری رویکرد شهید صدر و حجت‌الاسلام میرباقری به نظر می‌رسد از جامعیت بیشتری برخوردار هستند، زیرا مهم‌ترین ویژگی آن‌ها تبیین نسبی دستیابی به فقه حکومتی و ارائه نظام‌مند احکام است که در عرصه عینیت اجتماعی می‌تواند کارآمد و فعال باشد.



کتاب‌نامه

قرآن کریم

- امام خمینی، سید روح الله (۱۴۲۱)، کتاب البیع، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ره).
- امام خمینی، سید روح الله (بی‌تا)، صحیفه نور، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ره).
- حسینی، سیدعلی (۱۳۸۱)، ضابطه اصلی احکام حکومتی؛ عدالت یا مصلحت، پژوهشنامه حکمت و فلسفه اسلامی، سال اول، ش ۳ و ۴.
- خسروپناه، عبدالحسین (۱۳۸۲)، گستره شریعت، تهران: دفتر نشر معارف.
- رشاد، علی اکبر (۱۳۸۱)، اجتهاد موجود و اجتهاد مطلوب، پژوهش و حوزه، سال سوم، ش ۱۲.
- سروش، عبدالکریم (۱۳۷۸)، مدارا و مدیریت، تهران: مؤسسه فرهنگی صراط.
- سعدی، حسینعلی (۱۳۹۵)، حجیت در اجتهاد نظام ساز، با تأکید بر آراء آیت الله سید محمدباقر صدر، راهبرد فرهنگ، سال نهم، ش ۳۶.
- صابریان، رضا (۱۳۸۸)، «گزاره کلامی تاثیرگذار در اجتهاد جامعیت شریعت اسلام»، فقه و تاریخ تمدن، سال پنجم، ش ۲۰.
- صدر، سید محمدباقر (۱۴۲۱)، الإسلام يقود الحياة، قم: مركز الأبحاث والدراسات التخصصية للشهيد الصدر.
- صدر، سید محمدباقر (۱۴۲۱)، المدرسة الإسلامية، قم: مركز الأبحاث والدراسات التخصصية للشهيد الصدر.
- صدر، سید محمدباقر (۱۴۲۴)، اقتصادنا، قم: مركز الأبحاث والدراسات التخصصية للشهيد الصدر.
- صدر، سید محمدباقر (۱۴۲۴)، فلسفتنا، قم: مركز الأبحاث والدراسات التخصصية للشهيد الصدر.

- صدوق، محمد بن بابویه (۱۴۱۳)، من لا یحضره الفقیه، قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.
- مجتهد شبستری، محمد (۱۳۷۶)، ایمان و آزادی، تهران: طرح نو.
- مهریزی، مهدی (۱۳۷۶)، «فقه حکومتی»، نقد و نظر، سال سوم، ش ۴.
- میرباقری، سید محمد مهدی (۱۳۹۴)، جستاری در مبانی نظری ولایت فقیه، قم: تمدن نوین.
- میرباقری، سید محمد مهدی (۱۳۹۵)، عبدالهی، یحیی، نوروزی، حسن، «فقه حکومتی از منظر شهید صدر (ره)؛ با مروری بر ویژگی های فقه نظامات»، راهبرد فرهنگ، سال نهم، ش ۳۶.
- نوری، شیخ فضل الله (۱۳۶۲)، تذکره الغافل و ارشاد الجاهل، تهران: انتشارات رسا.

- (آخرین مشاهده: ۱۳۹۴/۰۴/۲۲): <http://Kosari102.mihanblog.com>
- (آخرین مشاهده: ۱۳۹۴/۰۳/۱۳): <http://velaiatmf.blogfa.com/post/13>
- (آخرین مشاهده: ۱۳۹۴/۰۳/۰۴): mesbahyazdi.ir